

درسی از تاریخ بیهقی " حسنک "

از: دکتر عزیزالله جوینی

سرگذشت حسنک وزیر در تاریخ بیهقی، از شیرین‌ترین و پرهیجان‌ترین واقعه‌هایی است که به قلم توانای ابوالفضل بیهقی نوشته و پرداخته شده است. وی کوشیده است که با آوردن داستان‌های فرعی از قبیل: جنگ عبداللہ بن زبیر و برادرش مصعب با عبدالملک مروان، و قصه هارون و آل برمک و واقعه قتل ابن بقیه در زمان حکومت عضدالدوله نیلمی، آن را پربارتر و گیراتر کند و با ذکر ابیاتی از تازی و فارسی آن داستان را آرایش و زینت بخشد. در این داستان، خواننده با حب و بغض، رحم و ستم، خیانت و جوانمردی، خفت و خواری و حلم و خودکامگی و هم‌پاسیاری از مسائل آن روزگار در عصر غزنویان آشنا می‌شود. نویسنده این تاریخ نشان می‌دهد حسنک مردی معتمد و روی‌شناس، صاحب نام و ننگ و در میان مردم معزز و محترم بوده است.

وی که از مردم نیشابور است - از طایفه معروف و خوشنام میکائیلیان - سال‌ها در دربار سلطان محمود غزنوی، با عزت و حرمت زیسته، "جهان خورده و کارها رانده" است. این وزیر مردی راستگو و قاطع و در اعتقاد خود پایدار و ثابت قدم بوده، وی از سوی همین خصلت به پای دار رفت و بر مرکب چوبین سوار شد و "قریب هفت سال بردار بماند چنان که پاهایش همه فروتراشید و خشک شد". حرمت و اعتبارش به حدی بود که در روز بردار آویختنش، مردم نیشابور همه در مرگش زار زار می‌گریستند و اشک می‌ریختند و پس از آن سوکش را گرامی داشتند و در غمش بیت‌ها سرودند.

با این‌که ابوالفضل سعی کرده است مرگ وی را فاجعه‌ای بزرگ در دوران حکومت مسعودی معرفی کند، و حسنک را قربانی صراحت‌لهجه و اعتقاد راسخ بداند، معذالک

از ذکر برخی از خطاها و لغزشها که خاص انسانهاست قلم فرو نمی‌گیرد، و از بیان برخی گناهان وی باز نمی‌ایستند، و از آن جمله می‌گوید: "این است حسنک و روزگارش و اگر زمین و آب مسلمانان به غضب بستند نه زمین ماند و نه آب".^۱

این داستان - علاوه بر زیبایی و جذاب بودن نثر آن - شاید بیشتر به واسطه همین مسائل آموزنده و عبرت انگیز است که شور و شوق معلمین و استادان را برانگیخته، و سبب شده است تا به تدریس آن همت گمارند و آن را در کتب درسی به عنوان یکی از بهترین نثرهای کهن پارسی به شمار آورند.

* * * *

پس از این مقدمه کوتاه، لازم به تذکر است که در این داستان چند واژه و عبارت نسبت به مبهم وجود دارد که برای شناختن سبک نگارش ابوالفضل بیهقی و هم آشنایی با آئین کتابت دوران غزنوی، و هم تغییرات و تحولاتی که کاتبان در این متن مرتکب شده‌اند، آن‌ها را مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم، و آن‌ها بدین قرار است:

۱ - شعر:

در این عبارت: "گفت ای سبحان الله، این مقدار شعر را چه در دل باید داشت"^۲. مرحوم دکتر فیاض در ذیل آن نوشته است: "برای آن در کتب لغت معنی مناسبی یافت نشد، شاید شعر با قاف باشد به معنی دلتنگی و اندوه، یا شغز. با غین و زاء باشد به معنی تطاول، انتها. اما به نظر این بنده می‌باید این کلمه شغب باشد نه شعر که نساخ در خواندن خط ثلث و نسخ، "ب" را "راء" خوانده‌اند و باعث چنین اشتباهی شده است. لازم به توضیح است که بگویم این واژه در زبان فارسی از قدیم رایج و متداول بوده و اکثر شاعران از فردوسی، فرخی، منوچهری، نظامی و دیگران در شعر خود به معانی مختلف به کار برده‌اند، که یکی از آن‌ها: دلتنگی و اندوه و اضطراب می‌باشد و مأخوذ از مصدر "المشاغبه: با یکدیگر شغب کردن و خصومت کردن" است.^۳ و نیز دوبار در تاریخ بیهقی به کار رفته است، که یکی به همین معنی قلق و اضطراب و اندوه است، مثلاً "در صفحه ۳۵۳ خواجه احمد عبدالصمد - پس از مرگ خوارزمشاه - به سرهنگان سفارش می‌کند که به غلامان

۱ - تاریخ بیهقی به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، ص ۱۸۷.

۲ - و نیز ص ۱۸۱.

۳ - مصادر اللغة و المصادر زوزنی و منتهی الارب.

سرائی بگویند تا آشوب و ناراحتی ایجاد نکنند " که چون به آمویرسیم از خزانه خوارزمشاه صلتی داده‌اید، بدنام نشوید، و همگان نیکونام مانید. اگر عیاذاً بالله شغبی و تشویشی کنید، پیدا است که عدد شما چند است؟ " . و به همین معنی تشویش و اندوه و کینه ناصر خسرو گوید: ^۱

جمله گشتستند بیزار و نفور از صحبتتم هم زبان وهم نشین وهم زمین وهم نسب
کس نخواند نامه من کس نگوید نام من جاهل از تقصیر خویش و عالم از بیم شغب
و در المصادر زوزنی (ج ۱ ص ۲۲۵): الشغب، بالتسکین، تشنیع کردن
(در لغت نامه دهخدا: تشنیع یا زشت گفتن به کسی و ملامت کردن کسی را) .
بنابراین در عبارت " این مقدار شغب . . . یعنی این اندازه کینه و تشویش و دشمنی
چرا باید در دل داشت؟ (متأسفانه در بعضی از متون درسی دیدم که مؤلفان محترم،
آن واژه را به " شغل " تبدیل کرده بودند) .

۲ - موی سر مالیده:

" یک ساعت ببود، حسنگ پیدا آمد بی بند، جبه‌ای داشت (حبری رنگ، با سیاه
می زد، خلق گونه و دُراع و ردائی سخت پاکیزه و دستاری نشابوری مالیده و موزه‌ای میکائیلی
نو در پای، و موی سر مالیده زیر دستار پوشیده کرده اندک مایه پیدا می بود " ^۲ .
صفت مالیده برای دستار، ظاهراً باید به معنی آشفته باشد. یعنی آشفته دستار،
به قرینه جبه که خلق گونه بوده. و ضمناً کسی که در زندان بوده نمی تواند ظاهری کاملاً
آراسته داشته باشد. (در تاریخ بیهقی بارها مالیده شدن، مالیدن، مالیده و مالش آمده
که به معنی شکست و گوشمالی می باشد، در صفحات ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۳۳، ۴۰۵، ۴۳۲،
۴۳۵، ۴۶۸ و ۴۷۶) .

و اما مالیده برای موی: می باید صورت صحیح آن " بالیده " باشد که در متون
فارسی صفت برای موی آورده شده است، مانند این عبارت در سمک عیار (ج ۴، ص ۲۷۲):
کنکروس حاضر بود، برخاست و به شهر آمد و به زندان رفت و فرخ روز را از آن چاه بر آورد
ناخنان دراز گشته و موی سر بالیده و خاک آلوده و جامه گفته " . در ترجمه تفسیر طبری

۱ - دیوان چاپ دانشگاه به تصحیح استاد مینوی و دکتر مهدی محقق، ص ۹۶ .

۲ - تاریخ بیهقی، ص ۱۸۴ .

(ج ۱ ص ۳۴۸) گوید : پیغامبر گفت علیه السلام ، که خدای من چنین می فرماید که ریش فروگذار تا ببالاید و سبلیت بال لب راست کن . در لغت نامه دهخدا از تذکرة الأولیاء : " و هرگز موی او نبالیدی ، از ترجمه طبری : " عمرو از دور پدید آمد با آن موی ها و برهنه بود ، بترسیدند ، چون به نزدیک ایشان رسید سلام کرد ، جواب دادند و گفتند طعام خور ، از آن ناخن دراز گشته و موی های بالیده او کراحت داشتند " .

۳ - سوگندان ، سوگندان گران ، سوگندان مُغلظه :

سوگندان گران یا مغلظه ، یک اصطلاح فقهی است که در کتب فقه از آن سخن گفته اند ، مثلاً در ترجمه شرایع الاسلام جلد ۴ ص ۱۶۹۸ گوید : مستحب است از برای حاکم تغلیظ قسم به قول و زمان و مکان پس تغلیظ به قول مثل این که گوید بگو : واللہ الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الطالب الغالب تغلیظ قسم به مکان : مثل مسجد و حرم و آنچه شبیه باشد آن را از مکان های تعظیم کرده شده . تغلیظ به زمان : مثل روز جمعه و عید و غیر از این دو از زمان های گرامی داشته شده .

۴ - مُزکی و مُسَدَل :

به کسی گویند که در نزد قاضی حکم به پاکی شهود کند در تاج العروس گوید : من یزکی الشهود و یعرف القاضی احوالهم . از تاریخ بیهقی چنین برمی آید که مزکیان و معدلان دو گروه می توانند باشند . یکی عموم مردم و مسلمانان چنان که در ص ۱۷۶ آورده : " و آواز دادم قوم خویش را که در آئید ، مردی سی و چهل اندر آمدند ، مزکی و معدل از هردستی ، ایشان را گفتم گواه باشید " در کتب فقهی نیز به صورت عام آمده است ، مثلاً " در شرح شرایع ، ابوالقاسم بن احمد یزدی در کتاب شهادت (ج ۴ ، ص ۱۷۹۱) گوید : " و واجب باشد بر مسلمانان تزکیه و اظهار عدالت او (شاهد) در میانه مردم " که عامه مسلمین را اراده کرده است ، نه جمعی خاص را .

دوم این که به معنی خاص باشد ، مثل ص ۱۸۳ : " که حسنکرا آنجا خواهند آورد باقضاء و مزکیان و امیر دانشمند نبیه و حاکم لشکر را نصر خلف آنجا فرستاد ،

و قضاہ بلخ و اشراف و علما و فقہا و معدلان و مزکیان " . که در تفسیر میبدی نیز این وجه خاص را مشاهده می‌کنیم، مثلاً در ج ۱ ص ۲۹۰ در تفسیر لکنونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیداً " گوید:

" یعنی لتشهدوا علی الأمم / بتبلیغ الرساله یوم القیمه و یكون الرسول علی صدقکم شهیداً " ، ای معدلاً و مزکیاً لکم . گفت از آن شماراً عدلاً خواندیم و بهینه امت کردیم تا فردای قیامت پیغامبران را گواهی دهید بر امتان ایشان ، که ایشان پیغام حق رسانیدند و امت نپذیرفتند و بر است نداشتند .

این قوم (کافران) گویند : به چه دانستید و شما از پس ما بودید ؟ جواب دهند باخبار الله ایانافی کتابه ، آنکه رسول خدا ایشان را تزکیت کند و به عدالت ایشان گواهی دهد " . که تزکیت رسول آنان را خاص است نه عام .

۵ - بحل کردن (= در حل کردن) :

حسنک گفت : " خواجه مرا بحل کند و بگریست . حاضران را بر وی رحمت آمد ، و خواجه آب در چشم آورد و گفت : از من بحلی " بسیاری از فرهنگ‌ها " بحل " را شکل تحریف یافته " بهل " به کسر هاء دانسته اند که مشتق از هلیدن ، یعنی ترک کردن ، و لیکن " بحل " به صورت در حل در متون کهن آمده است ، دیگر در این مورد شبیه‌های باقی نمی‌ماند که ما خود از هلیدن نیست ، مانند این عبارت از تفسیر میبدی (ج ۸ ص ۳۴۲) : " گفت منم داود ، گفت : به چه آمدی یا نبی الله ؟ گفت آمده‌ام تا مرا در حل کنی به هر چه از من به تو رسید ، گفت : تو را بحل کردم و در گذاشتم " .

۶ - در صفحه ۱۸۲ این تاریخ : عبارتی هست از قول بونصر مشکان - استاد ابوالفضل بیهقی - در جواب سوئالی که امیر مسعود درباره حسنک از وی کرده است : " من در ایستادم و حال حسنک و رفتن به حج تا آنگاه که از مدینه به وادی القری بازگشت بر راه شام و خلعت مصری بگرفت و ضرورت ستدن همه به تمامی شرح کردم . امیر گفت : پس از حسنک در این باب چه گناه بوده است که اگر راه بادیه آمدی در خون آن همه خلق شدی ؟ " . که عبارت آخر را ابوالفضل باختصار بیان کرده است و ابهامی دارد . اما گردیزی در تاریخ

خود آن را بدون ابهام ذکر کرده و گفته است: "تا او را (حسنک را) به شهر بلخ بردار کردند، و سبب آن بود که اندر آن وقت که امیر حسنک از امیر محمود رحمه الله دستوری خواست و به حج رفت و چون از حج باز آمد به راه شام، از آنچه راه بادیه شوریده بود" ۱ یعنی راه بادیه پرخطر و آشفته بوده و به همین علت است که حسنک از آن راه نیامده است. ۷- باز در همین صفحه: عبارتی هست که مرحوم دکتر فیاض در یادداشتی نوشته است: "به هر حال عبارت مبهم و پیچیده است" و عبارت این است: "امیر خداوند پادشاه است آنچه فرمودنی است بفرماید که اگر بر وی قرمطی درست گردد در خون وی سخن نگویم بدان که وی را در این مالش که امروز منم مرادی بوده است، و پوست باز کرده بدان گفتم که تا وی را در باب من سخن گفته نباید که من از خون همه جهانیان بیزارم".

به نظر، ابهام جمله به واسطه کلمه "منم" هست در عبارت "در این مالش که امروز منم مرادی بوده است". و "منم" به جای "من هم" و "مرا هم" هنوز در مناطق سبزواری، جوین و اسفرائین متداول است. بنابراین معنی عبارت چنین می شود. اگر ثابت شود که حسنک قرمطی است باز هم در ریختن خون وی عقیده ای اظهار نمی کنم. زیرا مردم تصور نکنند که در این مالش امروز من هم شریک بوده و دست داشته ام، و این سخن را برای این پوست باز کرده می گویم که در قتل حسنک هیچکس به من تهمت نزند که من از قتل همه جهانیان بیزارم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب‌های مرجع:

- اقرب الموارد، تألیف علامه سعید الخوری الشرتونی، چاپ افست.
- تاج العروس، تألیف تاج‌الدین احمد زبیدی، متوفی ۱۱۹۳.
- تاج المصادر، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی، به شماره ۵۵۳۲.
- تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، ۱۳۳۲ ش.
- تاریخ گردیزی، به تصحیح عبدالحی حبیبی، چاپ بنیاد فرهنگ.
- ترجمه النهایه، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، چاپ دانشگاه ۱۳۴۲.
- ترجمه شرایع، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، چاپ دانشگاه ۱۳۴۷ - ۱۳۵۸.
- تفسیر کشف الأسرار، به اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران ۱۳۳۱ - ۱۳۳۹ ش.
- تهذیب الألفاظ لابن السکیت، طبع بیروت ۱۸۹۵.
- دستورالاکخوان، به تصحیح دکتر سعید نجفی اسداللهی، چاپ بنیاد فرهنگ.
- دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و دکتر محقق، چاپ دانشگاه.
- لغت‌نامه دهخدا، چاپ دانشگاه تهران، مطالعات فرهنگی.
- منتهی‌الأرب، تألیف عبدالرحیم صفی‌پور، چاپ افست ۱۳۳۷ هـ.
- المصادر زوزنی، به تصحیح آقای تقی بینش، چاپ مشهد.
- مصادر اللغة، به تصحیح این نگارنده، چاپ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.